

مطالعات اسلامی: فقه و اصول، سال چهل و چهارم، شماره پیاپی ۹۱،
زمستان ۱۳۹۱، ص ۶۶-۵۱

درنگی در لزوم تقلید اَلم*

دکتر محمدرضا علمی سولا
استادیار دانشگاه فردوسی مشهد
Email: elmisola@um.ac.ir

چکیده

مقاله حاضر به بررسی موضوع «لزوم تقلید اَلم» می‌پردازد. به همین منظور، ضمن مقایسه ادله موافقان و مخالفان لزوم تقلید اَلم و تبیین نقاط ضعف دیدگاه نخست، چنین نتیجه می‌گیرد که دیدگاه جواز تقلید از مطلق مجتهد، اعم از اَلم و غیر اَلم، خالی از اشکال بوده، بلکه از استحکام و قوت بیشتری برخوردار است و این نظریه با دیدگاه مشهور در این زمینه، در تضاد است.

کلید واژه‌ها: اجتهاد، تقلید، مجتهد اَلم، لزوم تقلید اَلم.

*. تاریخ وصول: ۱۳۸۸/۱۲/۱۰؛ تاریخ تصویب نهایی: ۱۳۹۰/۱۰/۰۴.

مقدمه

مسئله اجتهاد و تقلید از مسائل بسیار مهم و مورد ابتلای تمام مسلمانان از آغاز اسلام تاکنون می‌باشد؛ همان گونه که این موضوع، از فروع بسیار نیز برخوردار است؛ از قبیل: ضرورت اجتهاد و تقلید، مفهوم اجتهاد و تقلید، شرایط اجتهاد، اجتهاد مطلق و متجزی، تقلید از میّت، بقا بر تقلید میّت، تبدل رأی مجتهد و موارد دیگر.

لزوم تقلید اعلم، از قضایای مشهور (سید مرتضی، ۳۲۵/۲؛ ابن‌الشهید ثانی، ۲۴۶؛ انصاری، ۵۲۶/۲) در میان فقیهان امامی به شمار می‌رود. اما نظر به عدم حجیت شهرت فتوایی در نزد محققان، نمی‌توان بر وجود این شهرت، اعتماد کرد؛ و از دیگر سو، باز خوانی و بررسی مجدد ادله قائلان قول مشهور و در نظر داشت اقتضائات زمانی و نیز مباحث تازه‌ای که در مجامع علمی و حوزوی مطرح است، ضروری به نظر می‌رسد.

هدف نگارنده از این تحقیق، استظهار و ابراز این نکته بوده است که نظریه جواز تقلید از مطلق مجتهد، اعم از اعلم و غیر اعلم، از پشتوانه‌ای قوی و ادله‌ای محکم برخوردار است. پیش از ورود در مباحث ماهوی، تبیین واژه‌های اجتهاد و تقلید، ضروری است.

اجتهاد

اجتهاد در لغت

اجتهاد در لغت به معنای بذل جُهد (به ضم) و استفراغ وُسع (به معنای به کارگیری نهایت تلاش و توان) آمده است. (جوهری، ۸۵؛ فیروزآبادی، ۲۹۶/۱)

تفسیر اجتهاد به محل جهد تفسیر به لازم معنا است. (ابن‌الشهید ثانی، ۲۳۸)

جهد (به ضم) به معنای مشقت است و گاه جهد (با فتح یا ضم) به معنای اجتهاد آمده است. (فیروزآبادی، ۲۹۶/۱)

معنای اصطلاحی اجتهاد

أ- اصطلاح قدمای اصولی: ابن‌حاجب و علامه حلی اجتهاد را چنین تعریف کرده‌اند: به کارگیری تمام تلاش و توان فقیه در تحصیل ظن به حکم شرعی. چند نکته در باره این تعریف، یادآوری می‌شود:

۱. معنای اصطلاحی اجتهاد، از واژه جُهد (نهایت تلاش) نقل شده است و این نوع نقل، از قبیل نقل اعم به اخص است که در منقولات، غالب است؛ به خلاف اشتقاق آن از جُهد (به

فتح) که از قبیل نقل لازم به ملزوم است؛ زیرا لازمه این که فقیه وسعش را بذل کند، مشقت است و اصل چنین اقتضا می‌کند که شیء بر اعم اغلب، حمل شود.

۲. مراد از استفراغ وسع، نهایت عقلی نیست بلکه بذل طاقت به مقدار لازم است.

۳. مراد از ظن، ظن معتبر است؛ زیرا ظن غیر معتبر به منزله معدوم است.

۴. تقیید به ظن، برای بیرون کردن ضروریات و یقینیات، و تقیید به حکم شرعی برای

بیرون کردن احکام غیر شرعی مانند احکام عقلی است. (آل کاشف الغطاء، ۶۶-۶۷)

ب- اصطلاح متأخران: تعریفی از شیخ بهایی که مورد استقبال اکثر متأخران قرار گرفته

است، نقل می‌گردد:

ملکه ای است که به وسیله آن، بر استنباط حکم شرعی فرعی از اصل به طور فعلی یا قوه

نزدیک به استنباط، اقتدار (قدرت تام) حاصل می‌شود. (الملکه الّتی یقتدر بها علی استنباط

الحکم الشرعی الفرعی عن الاصل فعلا او قوه قریبه. (آل کاشف الغطاء، ۷۳)

تقلید

تقلید در لغت از قلاده اشتقاق یافته است و معنای آن، قرار دادن قلاده در گردن غیر

می‌باشد. (جعل القلاده فی الجید، و الجید: العنق، وقیل مقلده. ابن منظور، ماده «جید»)

اما در اصطلاح، تعاریف متعددی برای آن ذکر شده که چند مورد مناسب‌تر را بیان می‌کنیم:

۱- اخذ فتوای غیر و یادگیری آن برای عمل در فرعیات، یا برای التزام به آن در اعتقادیات

تعبداً، بدون مطالبه دلیل رأی مجتهد. (آخوند خراسانی، ۴۳۴/۲)

۲- التزام به عمل به فتوای غیر، اگرچه آن را یاد نگیرد و به طریق اولی اگرچه به آن عمل

نکند. (یزدی، ۷/۱، مسئله ۸؛ اصفهانی، ۴۱۱)

۳- استناد به فتوای غیر در مقام عمل و به عبارت دیگر تطبیق عمل بر فتوای غیر.

(اصفهانی، ۴۱۱، به نقل از: از علامه حلی در نهاییه)

به نظر می‌رسد تعریف سوم مناسب‌تر باشد؛ زیرا با معنای لغوی تقلید تناسب بیشتری دارد

چرا که مقلد، کسی است که قلاده را در گردن غیر (مجتهد) قرار می‌دهد، یعنی عمل خودش

را بر عهده متقلد (مجتهد) می‌گذارد، بدین معنا که مسئولیت عمل خودش را بر عهده وی قرار

می‌دهد. (الوسیط، ۲/۲۳۴)

مفهوم اعلمیت

در باب ماهیت اعلمیت، چند دیدگاه وجود دارد:

۱. معنای اعلم بودن، آن است که مجتهد ملکه‌ای قوی‌تر داشته باشد. (حکیم، ۶۵۹)
۲. معنای اعلم بودن، آن است که معلومات بیش‌تری داشته باشد. (طباطبایی یزدی، مسئله ۱۷)
۳. معنای اعلم بودن، آن است که از نظر ذوق و سلیقه و فقاہت نیکوتر باشد. (خویی، ۴۵۴/۲)

محمدتقی حکیم اعلمیت را به معنای اول دانسته است. ایشان بر این باور است که در شرایط مجتهد، تنها ملکه اجتهاد، لازم است نه مطابقت بیشتر فتاوی‌اش با واقع؛ چرا که احراز واقع غالباً میسر نیست. (۶۵۹) همچنان که محقق عراقی نیز ملاک اعلمیت را کثرت استنباط و احاطه به فروع فقهی ندانسته است؛ زیرا این امور را با ضعف ملکه اجتهاد نیز قابل جمع می‌داند. (عراقی ۲۵۴/۴)

برخی از فقیهان معاصر نیز خبره‌تر از دیگران و آگاه‌تر به دقایق فقه و مبانی استنباط بودن را شرط دانسته‌اند. (سبحانی، ۲۴۳/۲)

نگاه اجمالی بر ادله موافقان لزوم تقلید از مجتهد اعلم

- ۱- نقل اجماع برای تأیید تقلید از افضل (علم الهدی، ۳۲۵/۲؛ صاحب معالم، ۲۴۶)
- ۲- سیره عقلا
- ۳- اعتبار فتوای مجتهد از باب طریقت به احکام واقعی است
- ۴- روایات
- ۵- اصالت یقین به اقتضای حکم عقل در دوران بین یقین و تخییر در باب حجیت (در صورت عدم وجود اماره معتبر).

نگاه اجمالی به ادله مخالفان لزوم تقلید از مجتهد اعلم

- ۱- اطلاق ادله (آیات و روایات) در مورد در جواز مراجعه به فقیه.
- ۲- اگر اعلم بودن لازم می‌بود باید به خاطر تفاضل علما که امری عادی است در خود دلیل ذکر می‌شد که شرط رجوع به عالم، اعلم بودن او است در حالی که در دلیل این اهمال وجود

دارد.

۳- امر امام (ع) به برخی اصحاب مبنی بر افتاء بین مردم، با وجود اختلاف آن‌ها در مرتبه و عقیده، نشان می‌دهد که امر ایشان به خاطر اعلم بودن آن‌ها نبوده است.

۴- اعتبار فتوای مفتی در زمان حضور امام (ع)، که افراد تمکن از اخذ حکم از خود معصوم (ع) دارند، به طریق اولی دلالت می‌کند که فتوای مجتهد غیر اعلم حتی در صورت دسترسی به اعلم حجت است.

۵- وجود سیره متشرعه بر اخذ فتوا از اصحاب امام (ع) و نیز از مجتهد جامع شرایط بدون فحص از اعلم بودن وی.

۶- تعسر بلکه تعذر تشخیص اعلم بر عوام. علت آن است که عوام [به جهت تخصصی بودن مطلب و نیاز آن به خبرویت] خودشان مستقیماً نمی‌توانند اعلم را تشخیص دهند. این امر با رجوع به اهل خبره نیز ممکن نیست چون خبرگان نیز در موارد بسیاری در تشخیص مصداق اختلاف دارند؛ تازه اگر در معنای اعلمیت توافق داشته باشند. در حالی که در تشخیص معنای اعلمیت نیز اختلاف دارند که آیا:

الف- آنکه دارای ملکه قوی‌تر است ب- آنکه دارای علم و آگاهی بیشتر است ج- آنکه دارای ذوق و سلیقه و فقاقت نیکوتر و بالاتر است. (خالصی، ۹۳/۲-۹۲)

در پاسخ دلیل اول یعنی اطلاق آیات و روایات گفته شده است: آیه نفر (توبه: ۱۲۲) به طور مثال به فرض قبول دلالت، در اصل لزوم تقلید بر عامی دلالت دارد ولی در مقام بیان از جهت اختلاف مندرین در علم و فضیلت با اختلافشان در فتوا نیست.

بررسی تفصیلی ادله طرفین

در آغاز باید یادآور شد که ادله اجتهادی ذکر شده در این مسئله در سه صورت تحقق می‌یابد:

اول: فتوای اعلم مخالف با غیر اعلم بوده و مخالفت میان این دو فتوا معلوم باشد.

دوم: علم به موافقت میان این دو موجود باشد.

سوم: موافقت و مخالفت میان این دو معلوم نباشد.

صورت دوم و سوم چون ثمره عملی چندانی ندارد لذا تمرکز بحث ما نسبت به صورت

اول بحث است.

نکته دیگر که لازم به یادآوری است این که، مفروض کلام ما در جایی است که اعلم از غیر اعلم متمایز بوده و امکان مراجعه به او برای گرفتن فتوا و تطبیق عمل خود بر طبق فتوای او وجود داشته باشد؛ در غیر این صورت جایی برای بحثی که قصد شروعش را داریم باقی نمی ماند.

ادله موافقان لزوم تقلید از اعلم

۱- دلیل نخست در اجماعی که از جانب محقق ثانی (در حاشیه شرایع) و سید مرتضی علم الهدی (سید مرتضی، ۳۲۵/۲) و صاحب معالم (ابن الشهید ثانی، ۲۴۶) نقل شده است. پاسخ از این اجماع روشن است؛ زیرا اولاً اجماع منقول حجت نیست ثانیاً این مسئله اختلافی می باشد به خصوص این که شهید ثانی در مسالک این قول (موافقان) را منتسب به اشهر نموده است (۳۴۳/۱۳) که به معنی مشهور بودن قول مخالف است، ثالثاً این احتمال که این اجماع، مدرکی بوده و مستند اجماع کنندگان یکی از آن ادله باشد قوی می باشد.

۲- سیره عقلا مستمراً بر رجوع به عالمی است که نسبت به عالمی دیگر در همان فن و تخصص، برتری در علم و فضل دارد. (بجنوردی، ۸۱۶/۲ و ۸۱۵؛ طباطبایی حکیم، ۲۸/۱؛ خوئی، ۱۴۲)

سیره عقلا، دلیل عمده موافقان می باشد و در صورتی که ردعی از جانب شارع نسبت به این سیره نرسیده باشد قطعاً حجت خواهد بود. البته روشن است که این کلام در صورتی تمام است که هیچیک از ادله مخالفان، مورد قبول واقع نشود در غیر این صورت، ردع محقق خواهد بود و سیره مزبور حجت نخواهد بود.

پاسخ از دلیل سیره عقلا

به نظر نگارنده، آنچه گفته شد در جایی است که اعلم بودن در ملاک و مناط حکم دخیل باشد؛ ولی در محل بحث ما این گونه نیست زیرا بنا بر اطلاق آیات و روایات، که بعداً خواهد آمد، بلکه بنا بر سیره عقلا و دلیل عقل، صرف مجتهد بودن کافی است و اعلم بودن اگر به نظر عقل و عقلا معتبر باشد بیرون از ملاک و امری مستحسن و نیکو و نه لازم تلقی می شود؛ برای نمونه اگر فرض شود دو پزشک قلب که هر دو فوق تخصص در این رشته دارند ولی پزشک ب از دانش بیشتری برخوردار باشد اما از حیث استاندارد فوق تخصص پزشک قلب بودن، هر دو ملاک مرجع پزشکی را دارا هستند.

آیا عقلاً از حیث لزوم مراجعه به اعلم و عدم تجویز رجوع به غیر اعلم تفاوتی قایل هستند؟ با مراجعه به عرف می‌توان دریافت که پاسخ آنان منفی است. ممکن است گفته شود: گاه به خاطر تجربه بیماران در مراجعه به پزشک ب و آگاهی از تشخیص صحیح او نسبت به درجه بیماری افراد، این امر سبب تشویق و ترویج مراجعه افراد بیشتری به او گردد.

پاسخ آن است که: اولاً این امر نسبت به پزشک الف نیز می‌تواند صادق باشد یعنی غیر اعلم در تشخیص حاذق‌تر باشد و ثانیاً آنچه مورد بحث و مثال ما واقع شده، مربوط به علوم تجربی است اما در محل بحث ما یعنی تقلید از مجتهد اعلم یا غیر اعلم چنین امری هیچ‌گاه صدق نمی‌کند؛ زیرا امکان ندارد کسی خطای مجتهدی را و عدم خطای مجتهد دیگر را به تجربه دریافت داشته باشد.

۳- اعتبار فتوای مجتهد از باب طریقت به احکام واقعی است و روشن است که فتوای اعلم از غیر اعلم به واقع نزدیک‌تر است. (ابن الشهید ثانی، ۲۴۶؛ بجنوردی، ۸۱۶/۲؛ فاضل لنکرانی، ۳۲۵/۲)

برخی به این دلیل اشکال صغروی و کبروی وارد کرده‌اند؛ اولی این که: ممکن است فتوای غیر اعلم از اعلم به واقع نزدیک‌تر باشد یا به خاطر موافقت آن با فتوای مشهور یا موافقت با فتوای میّتی که اعلم از این حیّ اعلم است و یا به خاطر کثرت فحص و تتبع در این مسئله خاص مثلاً، بنابراین ظن حاصل از این فتوی بیشتر از ظن حاصل از فتوای اعلم خواهد بود. (آخوند خراسانی، ۴۴۰/۲؛ آقا ضیاء عراقی، القسم الثانی، ۲۵۱؛ بجنوردی، ۸۱۶/۲) از ایراد یاد شده بدین گونه جواب داده شده است که گرچه موارد یادشده در جای خود مطالب درستی هستند اما به این مطلب که فتوای اعلم غالباً اقرب به واقع است- یعنی در مواردی که غیر موارد مذکور در فوق باشد- ضرری وارد نمی‌کند؛ بنابراین منع صغری به‌طور سلب کلی صحیح نیست. (بجنوردی، ۸۱۶/۲؛ فاضل لنکرانی، ۱۴۴)

دومی (ایراد کبروی) این که: مناط حجیت در فتوی، نزدیک‌تر بودن به واقع نمی‌باشد؛ بلکه مناط، تعبد به حجیت ظن است به خاطر این که در جعل مولی (جعل حجیت برای فتوای فقیه و مجتهد) مصلحت وجود دارد. (بجنوردی، ۸۱۶/۲)

از این اشکال چنین پاسخ داده شده است که: معنای طریقت آن است که هیچ مصلحتی در بین نیست مگر رساندن به واقع، نه این که به معنی تعبد محض باشد. (بجنوردی، ۸۱۶/۲) اما باید درباره دلیل مزبور که از صغری و کبری تشکیل شده است گفت: انصاف آن است

که دلیل یاد شده به هیچ وجه نمی‌تواند برای استدلال در مسئله ما مفید باشد (فاضل لنکرانی، ۱۴۶) زیرا اگر اعلمیت در استنباط و تحقق اجتهاد موثر باشد لازمه آن عدم جواز تقلید از غیر اعلم می‌باشد ولو با فقدان وی و وجوب رجوع به او، و اگر در اصل آن موثر نباشد بلکه در حسن استنباط موثر باشد لازمه آن این است که دلیلی بر مرجح بودن حسن استنباط در مقام تقلید و رجوع عامی به وی، ارائه گردد و چنین دلیلی ارائه نشده است. (فاضل لنکرانی، ۱۴۶) ۴-روایات:

الف- مقبوله عمر بن حنظله: «الحکم ما حکم به اعدلها و افقهما و اصدقهما فی الحدیث و اورعهما و لایلتفت الی ما حکم به الآخر». (صدوق، ۵/۳، ح ۱۸؛ طوسی، ۳۰۱/۶، ح ۸۴؛ حر عاملی، ۱۰۶/۲۷، کتاب القضاء، صفات القاضی، ب ۹ ح ۱)

ب- روایت داود بن حصین از امام صادق (ع) در مورد اختلاف دو حکم: «ینظر الی افقهما و اعلمهما باحدین». (صدوق، ۵/۳ ح ۱۷؛ طوسی، ۳۰۱/۶ ح ۸۴۳؛ حر عاملی، همان، ح ۲۰) ج- کلام امیرالمؤمنین به مالک اشتر در نهج البلاغه: «اختر للحکم بین الناس افضل رعیتک» (حر عاملی، همان، ح ۱۸). ادعا شده است که دلالت این اخبار بر تقدیم اعلم بر غیر اعلم ظاهر است. (بجنوردی، ۸۱۷/۲)

اما اشکالی که بر این اخبار وارد است آن است که این اخبار در مقام حکومت و دفع خصومت وارد شده است، و در این موارد تخییر معنا ندارد بلکه باید یکی به‌طور معین اخذ شود؛ زیرا در غیر این صورت ممکن است هر یک غیر آنچه دیگری برگزیده انتخاب نمایند و در نتیجه خصومت به حال خود باقی بماند و روشن است که هرگاه تعیین لازم باشد، آنکه افضل است مقدم است؛ بنابراین میان تقدیم افضل در مقام خصومت و مقام فتوی ملازمه‌ای وجود ندارد. (بجنوردی، ۸۱۷/۲- طباطبایی حکیم، ۲۸-۲۹/۱) برخی نیز به‌طور کلی به این مطلب تصریح کرده‌اند که تمام ادله‌ای که برای اثبات تعیین تقلید از اعلم آورده شده همگی مخدوشند؛ به‌جز سیره عقلایی که بر رجوع به اعلم جریان دارد. (فاضل لنکرانی، ۱۵۳)

بررسی تفصیلی ادله مخالفان لزوم تقلید از اعلم

۱- آیات و روایاتی که در جواز رجوع به فقیه و حجت بودن فتوای مجتهد، وارد گشته است اطلاق دارند؛ برای نمونه، آیه نفر، انذار فقیه را به‌طور مطلق حجت دانسته و در آیه سؤال از اهل ذکر نیز قیدی که دال بر لزوم اعلمیت باشد وجود ندارد و یا در حدیث احتجاج، صرفاً

اوصافی در مورد فقیه لازم دانسته شده است. اطلاق این ادله دال بر جواز رجوع به هر یک از اعلم و غیر اعلم می‌باشد (البته در صورتی که اوصاف یاد شده، در وی موجود باشد). همچنین در این مسئله میان صورت عدم علم به مخالفت و صورت علم به مخالفت تفاوتی وجود ندارد. (اصفهانی، ۴۲۳، نجفی، ۴۰/۴۳-۴۴)

اشکال: نسبت به آیات یاد شده اطلاقی وجود ندارد؛ زیرا مقدمات حکمت نسبت به این موارد تحقق ندارد به خصوص در مقام بیان بودن متکلم و بیان همه خصوصیات که در ترتب حکم نقش دارند؛ زیرا آیه نذر تنها درصدد بیان این نکته است که نذر (کوچ کردن) بر هر طایفه‌ای از هر گروهی واجب است، تا در دین تفقه نمایند و پس از بازگشت، به انذار قوم خویش بپردازند. لازمه این امر اگرچه تحقق حجیت برای کلام و انذار آنان است، اما این آیه حجیت مطلقه که شامل وجود اعلم و عدم آن باشد را نمی‌رساند. درباره آیه سؤال نیز این چنین است یعنی غایت و هدف در آن مشخص نمودن وظیفه جاهل است به این که باید به عالم رجوع نماید، اما این که قول عالم به طور مطلق، یعنی در تمام موارد و فروض، حجیت می‌باشد چنین دلالتی برای این آیه وجود ندارد.

این قضیه مانند این است که گفته شود: «مریض باید به پزشک مراجعه کند». غرض از این بیان آن است که: اگر بیمار قصد شفا یافتن از بیماری خود دارد راه آن مراجعه به پزشک و عمل کردن به نسخه وی است، اما این بیان هیچ دلالتی ندارد بر این که باید به سفارش او عمل کرد اگرچه با وجود پزشکی عالم تر از وی باشد و نیز بین دیدگاه‌های آن دو پزشک اختلاف وجود داشته باشد. روایت احتجاج نیز به همین منوال است؛ زیرا نظر در آن به نفی جواز تقلید از فقیهی است که به اوصاف مذکور در آن روایت، متصف نباشد مانند علمای یهود که مرتکب معصیت‌ها و محرّمات الهی می‌شدند، اما این که هر فقهی که واجد آن اوصاف باشد تقلیدش جایز است خواه فقیه تر از وی موجود باشد یا خیر و بین فتاوی این دو تعارض باشد یا نباشد، این روایت، دلالتی بر این مطلب ندارد؛ در نتیجه تمسک به اطلاق از این جهت، مخدوش می‌باشد.

۲- روایات بسیاری که بیانگر آن است که ائمه (ع) گروهی از شیعیان را به جمعی از اصحاب خود، ارجاع داده اند، از قبیل: زراره، یونس بن عبدالرحمن، محمد بن مسلم، ابو بصیر، زکریا بن آدم و ... (حر عاملی، ۲۷/۱۳۶-۱۵۱، کتاب القضا، ابواب صفات القاضی، ب ۱۱) استدلال به این دسته از روایات از دو جهت می‌باشد:

جهت اول: ارجاع دادن شیعیان به اصحاب ائمه (ع) با وجود این که خود ائمه (ع) در میان مردم هستند بهترین دلیل بر عدم تعین تقلید از اعلم می‌باشد؛ زیرا در غیر این صورت، ارجاع مردم به اصحابشان با این که خود (ائمه) در میان آنان هستند جایز نمی‌بود.

جهت دوم: ارجاع شیعیان به افراد متعدد (-اولاً با وجود اختلاف میان آنان از حیث فضیلت (علم) و ثانیاً اختلاف آنان در نظر و عقیده، چنان که غالباً این گونه بوده است- بر عدم تعین تقلید اعلم دلالت می‌کند، در غیر این صورت (یعنی اگر تقلید از اعلم لازم می‌بود) لازم بود که ائمه مردم را به خصوص اصحابی که اعلمند ارجاع دهند. (نجفی، ۴۵/۴۰-۴۶)

از این دلیل پاسخ داده شده است که: ظاهر آن است که اختلاف میان اصحاب ائمه، در رأی و اعتقاد ثابت نشده است، همچنین میان آنان و امام (ع)، زیرا ما اگرچه قایل به ثبوت اجتهاد و استنباط در زمان ائمه (ع) هستیم؛ اما به علت این که در آن زمان غالباً مدارک معلوم بوده است، زیرا واسطه ای میان آنان و ائمه (ع) نبوده است؛ پس اگر هم اختلافی باشد به ندرت بوده است و به همین خاطر (عدم وجود اختلاف میان اصحاب) است که امام مردم را به اصحابشان ارجاع می‌دادند.

مضافاً این که: مفروض کلام ما تنها عبارت است از صورت وجود اعلم و امکان وصول به او و اخذ فتوی از وی؛ و این امر غالباً در آن زمان تحقق نمی‌یافت، زیرا وصول به امام (ع)، به دلیل دوری امکان و کثرت فاصله‌ها و کمی وسایل حمل و نقل، یا به خاطر جهات سیاسی که به خصوص در برخی زمان‌ها موجب تقیه و محدودیت می‌شد، غالباً کاری بسیار دشوار بوده است؛ چنان که تاریخ و غیر آن گواه بر این مطلب می‌باشد.

خلاصه این که این دسته از روایات هیچ دلالتی بر عدم تعین تقلید اعلم- که محل کلام است- ندارد.

اشکال بر پاسخ یاد شده

به فرض این که بپذیریم اصحاب نسبت به یکدیگر و نیز نسبت به امام (ع) اختلافی در اعتقاد نداشته اند اما این که میان اصحاب از حیث علم و فضل تفاوت بوده است قابل انکار نیست و این امر با نگاهی نه چندان عمیق و دقیق به آنان و بیوگرافی آنان و رابطه‌ای که امام با آنان داشته اند، قابل استظهار است.

آیا به طور نمونه میان زراره و ابوبصیر فرقی نبوده است؟ و یا وی و محمد بن مسلم و یا وی با ابان بن تغلب و موارد دیگر؟

ثانیاً این که ما تمام موارد ارجاع های ائمه را به اصحاب، به مواردی که دسترسی به امام (ع) نبوده و یا متعسر بوده، حمل می کنیم و یا جهات موجب تقیه و محدودیت، از نظر تاریخی صحیح نمی باشد، مثلاً آنجا که امام باقر (ع) به ابان می فرماید: اجلس فی مسجد المدینه و أفت الناس، فأنی احب ان أری فی شیعتی مثلک، آیا این مورد را هم می توان بر عدم و یا عسر وصول به امام (ع) حمل کرد؟ و یا چه ربطی به تقیه دارد؟

۳- دلیل دیگر قایلان به عدم لزوم تقلید اعلم، عبارت است از: وجود سیره متشرعه بر رجوع به مجتهد واجد شرایط بدون این که از اعلم بودن وی فحوص و جستجو گردد و واضح است که اگر تقلید از اعلم متعین بود، سیره مزبور با کیفیت مذکور جریان نمی یافت. (اصفهانی، ۴۲۴؛ نجفی، ۴۳/۴-۴۴؛ بجنوردی، ۸۱۴/۲؛ خالصی، ۹۳/۲)

از این دلیل پاسخ داده شده است که: اولاً: این صورت بر خلاف مفروض کلام ما (یعنی صورت وجود اعلم و غیر اعلم و علم به اختلاف میان آن دو در فتوا) است. ثانیاً: جریان سیره متشرعه به آن نحو که گفته شده به طور جدی مورد منع و عدم قبول است.

ایراد بر پاسخ اول مذکور: اولاً به چه دلیل ادعا می کنید که سیره متشرعه یاد شده شامل محل بحث ما (یعنی وجود اعلم و غیر اعلم و علم به اختلاف به میان آن دو در فتوا) نیست؟ آیا صرف ادعا بدون ارائه دلیل کفایت می کند؟

ثانیاً: آیا حمل موردی که ادعای وجود سیره متشرعه نسبت به آن شده است بر آن صورتی که شما مشخص کردید حمل بر مورد نادر نیست؟ زیرا حالت طبیعی آن است که علما در فتوا با یکدیگر اختلاف داشته باشند و نیز وجود تفاوت میان آنان در علم و فضل هم از واضحات است؛ بنابراین چگونه می توان با قطعیت به تفاوت صورت جریان سیره متشرعه با صورت مفروض کلام ما، حکم کرد؟

اما اشکال به پاسخ دوم (یعنی عدم قبول جدی وجود چنین سیره متشرعه ای) نیز همانند اشکال قبلی در آن است که آیا صرف ادعای عدم وجود سیره متشرعه در مطلب مذکور، بدون این که پاسخی مناسب ارائه شود در پاسخگویی کفایت می کند؟ به دیگر عبارت، منظور آن است که صرف ادعا نمی تواند دلیل باشد؛ حداکثر آن ادعا با این ادعا، تساقط می کند.

۴- دلیل دیگر قائلان به عدم لزوم تقلید اعلم آن است که وجوب تقلید از اعلم موجب عسر و حرج بر مکلفان می گردد؛ زیرا اولاً نمی توان مفهوم و معنای اعلم را تشخیص داد، و ثانیاً:

راهی برای تشخیص مصداق آن وجود ندارد، و ثالثاً: نوعاً امکان اطلاع از نظرات و فتاوی علم وجود ندارد. (اصفهانی، ۴۲۴)

پاسخ موافقان تقلید از علم: اولاً این کلام بر خلاف مفروض ما در محل بحث می‌باشد (زیرا محل بحث عدم تحقق عسر و حرج بر مکلفان از جهت تقلید علم می‌باشد). ثانیاً: مفهوم علم در فقه مغایرتی با مفهوم علم در دیگر علوم و فنون ندارد، زیرا مقصود از آن کسی است که نسبت به قواعدی که آن علم را تشکیل می‌دهد داناتر و از نظر استنباط بهتر و از نظر سلیقه در تطبیق کبریات و صغریات و تشخیص مورد آن کبریات، از دیگران نیکوتر باشد.

البته میان علم فقه با علوم دیگر تفاوتی وجود دارد و آن این که قواعدش نیازمند استنباط و اعمال دقت نظر است؛ زیرا مانند اکثر علوم قواعد آن مبتنی بر امور محسوس نمی‌باشد، ولی این امر، سبب خفاء در مفهوم علم نمی‌گردد؛ همچنین تشخیص مصداق علم از تشخیص اصل اجتهاد و این که آن شخص به درجه اجتهاد رسیده است سخت تر و مشکل تر نیست، بلکه این دو (تشخیص مصداق علم و اصل اجتهاد شخص) با علم وجدانی و شیاع و بینه ثابت می‌گردد؛ همچنین آگاهی از رأی علم خصوصاً در زمان ما که جمع فتوا در یک رساله و طبع و انتشار آن متداول است، ممکن می‌باشد. (فاضل لنکرانی، ۱۵۷-۱۵۸)

نقد پاسخ موافقان لزوم تقلید از علم:

در پاسخ اول که این اشکال را خلاف فرض، تصور کرده اند باید گفت، اگر قرار باشد که مفروض ما چیزی باشد که یا به ندرت صورت می‌پذیرد و یا اصلاً تحقق نمی‌یابد این دلیل بر غلط و غیر صحیح بودن مطلبی که خلاف آن مفروض است نمی‌باشد؛ و به عبارت واضح تر ادعای مخالفان آن است که شرط علم بودن در خارج و واقع موجب عسر و حرج بر مکلفان مقلد است، حال اگر تصور و فرض موافقان عدم عسر و حرج باشد، صرف این تصور و فرض نمی‌تواند دلیلی بر مردود بودن ادعای مخالفان باشد.

در پاسخ دوم ابتدا موافقان، ادعای تساوی مفهوم علم در فقه با سایر علوم را مطرح کرده اند اما بعد از آن اعتراف به تفاوت میان این دو کرده اند آن جا که قواعد فقه را نیازمند استنباط و اعمال دقت نظر دانسته اند به این دلیل که علم فقه مانند علوم دیگر مبتنی بر مبانی حسی نیست، اما این تفاوت را موجب خفای مفهوم علم در فقه ندانسته اند.

این که تشخیص اصل وجود اجتهاد در یک شخص دارای دشواری خاصی است قابل انکار نیست اما نمی توان درجه و شدت آن را با تشخیص مجتهد اعلم یکی دانست؛ زیرا انصاف آن است که تشخیص اعلم بودن یک مجتهد نسبت به دیگری یا دیگران برای خود عوام که بسا متعذر است و با مراجعه به اهل خبره نیز چندان میسر نیست؛ زیرا در موارد بسیاری در تشخیص مصداق اختلاف وجود دارد. برای تصور بهتر این مطلب ذهن خواننده محترم را توجه می دهیم به این که در بسیاری از موارد یک فقیه نسبت به یک باب فقهی تسلط بیشتری نسبت به باب دیگر دارد و باز فقیه دیگر ممکن است برعکس فقیه اولی باشد. حال چگونه می توان به اعلم بودن یکی نسبت به دیگری داوری کرد. تازه این در جایی است که اهل خبره در معنای اعلم بودن توافق داشته باشند، در حالی که نسبت به معنای آن نیز اختلاف نظر وجود دارد، بدین معنا که آیا آن که دارای ملکه قوی تر است؟ یا آن که دارای علم بیشتر است؟ یا آن که دارای ذوق و سلیقه و فقاقت نیکوتر و بالاتر است؟

این که گفته شده است تشخیص مصداق اعلم و اصل مجتهد بودن از طریق علم وجدانی و شیاع و بیّنه ثابت می گردد باید گفت اصلاً مقایسه اعلم بودن با اصل اجتهاد در شخص، ناصحیح است چون واضح است که اهل فن با آگاهی از وجود ملاک ها و معیار هایی که حاکی از وجود اجتهاد در شخص است می توانند به مجتهد بودن وی پی ببرند مانند وجود ملکه «رد الفرع الی الاصل» اما در مقیسه (تشخیص اعلم بودن)، آن ملاک ها و معیار ها که در مقیسه علیه (تشخیص اصل اجتهاد) وجود دارد، موجود نیست و اصل مشکل همین جا است. مضافاً این که خود همین، استدلال به قیاس است که صحیح نیست.

بنابراین آن سه طریقی که برای تشخیص اعلم گفته شده است به آن گونه که گفتیم آن سه طریقی می توانند راهی برای تشخیص اصل اجتهاد مجتهد باشند. در نهایت موافقان تقلید از اعلم، معتقدند در صورتی که هیچ دلیلی بر صحت ادعای آنان دلالت نکند، مقتضای حکم عقل در دوران بین تعیین و تخییر در باب حجیت، تعین تقلید از اعلم می باشد. (بجنوردی، ۱۵/۲؛ فاضل لنکرانی، ۱۵۸) در پاسخ از این دلیل باید گفت: اولاً هنگامی نوبت به این اصل می رسد که ادله مخالفان تقلید از اعلم را کارآمد ندانیم در حالی که با وجود ادله ای که سابقاً بیان شد و اثبات دیدگاه مخالفان را به دنبال دارد، دیگر نوبت به این اصل نمی رسد.

ثانیاً: تعیین، عبارت است از یک تکلیف زاید و در نتیجه مورد از قبیل شک در اصل تکلیف می باشد و باید در مانند آن به اصل براءت مراجعه کرد؛ زیرا این مسئله از مسایل

اختلافی است. (سبزواری، ۱۱۸/۲)

ثالثاً: با توجه به ادله تقلید که بر حجیت قول مفتی دلالت دارند، نظر برگزیده آن است که مورد از قبیل دوران امر بین متزاحمین است، زیرا طبق ادله، هر دو فتوا دارای ملاک هستند و چون تحصیل هر دو میسر نیست، احتمال اهمیت در یک طرف هم، تنها موجب احتمال فعلیت طلب در محتمل الاهی می شود (و نه بیشتر) و صرف احتمال موجب استحقاق عقوبت نخواهد شد، زیرا در این صورت، عقاب بدون بیان خواهد بود. در نتیجه، احتمال اهمیت از نظر عقل، موجب تعیین آن طرف نخواهد شد؛ به عبارت دیگر احتمال اهمیت، آن دو را از حالت تساوی (در حجیت) خارج نمی کند، لذا قول به تخییر از باب تراحم، قول قوی و قابل دفاع است. (غروی اصفهانی، ۴۹/۳) در تفسیر سخن اصفهانی باید گفت: مراد آن است که احتمال به خودی خود اثباتگر استحقاق عقوبت نیست زیرا مصداقی از قاعده عقاب بلا بیان خواهد بود. در نتیجه، احتمال اهمیت از نظر عقل، موجب تعیین محتمل نخواهد شد.

نتیجه

ادله مخالفان جواز تقلید از غیر اعلم در نفی وجود اطلاق در آیات و روایات و وجود سیره عقلایی بر عدم رجوع به غیر اعلم و نیز تعیین تعیین در صورت دوران بین تعیین و تخییر، و در نهایت عدم حجیت فتوای غیراعلم در صورت شک در جواز یا عدم جواز تقلید، استقرار یافته است.

از طرف دیگر اموری از قبیل وجود اطلاق در آیات و روایات، وجود سیره مستمره بین مسلمین و وجود سیره عقلانی بر جواز رجوع به غیر اعلم، اوامر ائمه علیهم السلام به مراجعه به اصحابشان، و وجود تعذر و یا تعسر در تشخیص اعلم شاکله ادله موافقان را تشکیل می دهد. اما در مقام مقایسه ادله طرفین باید گفت در جای جای این مقال، نقاط ضعف ادله مخالفان و نیز نقاط قوت دلایل موافقان مشهود شد؛ بنابراین به نظر می رسد دیدگاه جواز تقلید از غیراعلم، دارای پشتوانه ای منطقی و استدلالی برهانی بوده و در صورت عدم تأثیرپذیری از وجود شهرت و امور مشابهی که ممکن است شخص محقق را تحت تأثیر قرار دهد، تازه اگر بپذیریم چنین شهرتی وجود دارد و موهوم نیست، پذیرش این نظر خالی از اشکال بوده و به سهولت میسر است.

منابع

قرآن کریم.

- آل کاشف الغطاء، شیخ علی، النور الساطع فی الفقه النافع، النجف الاشرف، مطبعة الآداب، ۱۳۸۱ ق.
- ابن الشهید ثانی، حسن بن زین الدین، معالم الدین و ملاذ المجتهدین، قم، موسسه نشر اسلامی، بی تا.
- ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب، بیروت، دار صادر، بی تا.
- اصفهانى، محمد حسین، الفصول العرویه، قم، دار احیاء العلوم الاسلامیه، ۱۴۰۴ ق.
- انصارى، مرتضى بن محمد امین، مطارح الانظار، تقریرات ابوالقاسم کلانترطهرانی، قم، مطبعه شریعت، ۱۴۲۵ ق.
- بجنوردی، میرزا حسن، منتهی الاصول، بی جا، مؤسسه مطبعة العروج، بهار ۱۳۷۹.
- جوهری، اسماعیل بن حماد، المختار من صحاح اللغة، محمد محی الدین عبدالحمید و محمد عبداللطیف السبکی، تهران، انتشارات ناصر خسرو، ۱۳۶۳.
- حرّ عاملی، محمد، تفصیل وسائل الشیعة الی تحصیل مسائل الشریعة، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۳۹۱ ق.
- حکیم، محمد تقی، الاصول العامة للفقه المقارن، قم، مؤسسه آل البيت، ۱۹۷۹ م.
- خراسانی، محمد کاظم، کفایة الاصول، تهران، انتشارات علمیه اسلامی، بی تا.
- خویی، ابوالقاسم، التنقیح الرائع فی شرح العروة الوثقی، به تقریر: تبریزی غروی، میرزا علی، قم، موسسه انصاریان، بی تا.
- سبحانی، جعفر، الوسیط فی اصول الفقه، قم، مؤسسه الامام الصادق (ع)، ۱۳۸۰.
- سبزواری، عبدالاعلی، تهذیب الاصول، بیروت، الدار الاسلامیه، ۱۴۰۶ ق.
- علم الهدی، علی بن حسین، الذریعة الی اصول الشریعة، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۶۳.
- شهیید ثانی، زین الدین جبعی عاملی، مسالك الافهام فی شرح شرایع الاسلام، قم، موسسه المعارف الاسلامیه، ۱۴۱۳ ق.
- صدوق، محمد بن علی بابویه، من لایحضره الفقیه، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۱۳ ق.
- طباطبایی حکیم، محسن، مستمسک العروة الوثقی، قم، دارالکتب العلمیه، ۱۳۹۱ ق.
- طباطبایی یزدی، سید محمد کاظم، العروة الوثقی، مكتبة العلمیه الاسلامیه، ۱۳۶۳.
- طوسی، ابوجعفر محمد بن حسن، تهذیب الاحکام، تهران، دار الکتب الاسلامیه، ۱۴۰۷ ق.
- عراقی، ضیاء الدین، نهایة الافکار، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، بی تا.
- غروی اصفهانى، محمد حسین، بحوث فی الاصول، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۰۹ ق.

